

## بانوی باحجاب

### اجازه ورود غریبه‌ها را به حریم امنش نمی‌دهد

■ نیکوربین، مدیرعامل کانون میناق زندگی می‌گوید: من به عنوان یک کنشگر اجتماعی یقین دارم قاطبه دختران و زنان ایران به التزامات خود توجه دارند و اتفاقاً به خاطر رعایت حریم خود چون در خیابان‌ها پرسه نمی‌زنند، خیلی دیده نمی‌شوند، ولی آن معدود زنان و دخترانی که خود را بزرگ می‌کنند، بیشتر دیده می‌شوند، چون پیامی که زن بی‌حجاب به بیننده مخابره می‌کند همین است؛ به من نگاه کنید! مرا ببینید. من تشنه دیده‌شدنم! وی در خصوص بحث آزادی زنان در جامعه ایران می‌گوید: ما در جریان تولید انبوه مستندات تلویزیونی در اروپا، امریکا، آفریقا، هند، روسیه و مالزی شاهد بودیم دختران و زنان آنها تلاش می‌کنند به ذره‌ای از حقی که ما در جمهوری اسلامی و آزادی پوشش خوب و مناسب داریم، دست یابند و برایش هم هزینه پرداخت می‌کنند! صفحه ۱۰



بررسی یک چالش فرهنگی در جامعه امروز ما به انگیزه ۲۱ تیر ماه روز عفاف و حجاب

# محبوب است چون عقیف و محبوب است



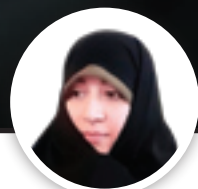
زاهره سادات میرجعفری، دکترای مطالعات زنان و مدرس حوزه و دانشگاه:

**حجاب و عفاف مختص یک جنس نیست وزن و مرد مکمل یکدیگرند**



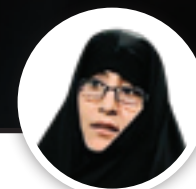
مریم‌السادات ظهوریان جامعه‌شناس و فعال فرهنگی:

**پذیرش حجاب با تبیین فواید آن آسان می‌شود**



منیره بیات مختاری، فعال و پژوهشگر حوزه عفاف و حجاب:

**تماشای مکرر تصویر بی‌حجابی در فضای مجازی تصدیق می‌آورد**



زهرا عباسی، دکترای فلسفه و کارشناس ارشد مطالعات زنان و خانواده:

**جذابیت و نشاط حجاب و عفاف را به خوبی ترسیم نکرده‌ایم**

## جستار

گول‌های فناوری زندگی‌مان را دزدیدند

## قصه‌فروشی در شبکه‌های اجتماعی برای رونق کسب و کار ایلان ماسک!



دنیای امروز دنیای قصه‌گویی است. برای مگلمحمدی تلخیص: گل محمدی

شده است، باید بتوانید قصه تعریف کنید. بعید است هیچ دوره دیگری از تاریخ باشد که «روایت» تا این اندازه در آن اهمیت پیدا کرده باشد، اما اگر چنین است، چرا همه قصه‌هایی که می‌شنویم این قدر تکراری است و چرا همه قصه‌گوها یامان این قدر شبیه همدیگرند؟ بیونگ چول هان، فیلسوف کره‌ای آلمانی در کتاب جدید خود، «بحران روایت» می‌گوید توضیح دهد که چگونه شبکه‌های اجتماعی، روایت‌ها و قصه‌ها را در راستای اهداف خود تغییر داده‌اند. استوارت جفریز نویسنده و روزنامه‌نگار درباره کتاب بیونگ چول هان مطلبی منتشر کرده در وبسایت گاردین منتشر شده است. وبسایت ترجمان علوم انسانی نیز با ترجمه نسیم حسینی مطلب جفریز را منتشر کرده است. آنچه در ادامه می‌خوانید گزیده جستارهای این مطلب است.

در انیمیشن عروسکی چارلی کافمن به نام «نومالیسا»، همه آدم‌ها یک‌جورند و یک‌جور حرف می‌زنند. گویی صحنه‌ای از «جان مالکوویچ بودن» (فیلم قدیمی تری از خود کافمن) جهان را فرا گرفته است، صحنه‌ای که مالکوویچ از پشت میز در رستوران به اطرافش نگاهی می‌اندازد و درمی‌یابد که همه - پیشخدمت‌ها، مشتری‌ها و حتی شاید سگی که از آنجا عبور می‌کند- چهره و صدای خود او را دارند. هیچ کس در امان نیست: در جایی از فیلم «نومالیسا»، دهان راوی، که یک سخنران انگیزشی به نام مایکل استون است، از صورتش به میان دست‌هایش می‌افتد و همین طور برای خودش و راجی می‌کند. موعظه‌های تعالی دهنده این مریبی چنان از هوشمندی مصنوعی‌ای برخوردارند، چنان پیش‌بینی‌پذیر و عمل‌فرآینسانی‌اند که به گرمای هیچ جسم یا روحی که زنده نگه‌شان دارد محتاج نیستند. اما بدتر از این هم هست. مریدان مهارت‌های زندگی و باقی متخصصان فلیتست مدام به تک‌تک عروسک‌ها توصیه می‌کنند که فردیت خود را برباز کنند، اما وقتی همه‌شان عین هم هستند و به کدهای رایویی یکسانی دسترسی دارند، چگونه می‌توانند چنین کنند؟ هستی بشر امروز چنین آمیزه‌ای از تازدنی و کم‌دی است.

می‌داد و کمک می‌کرد آینده‌امیدبخشی را تجسم کنیم. حالا نمایشگر دیجیتالی جای آن آتش را گرفته و ما را به آدم‌های تک‌افتادگی بدل کرده است که نسخه‌ای ساختگی از خودمان را پیش روی هم‌تایمان نادیده خود می‌گذاریم و ظاهر، زندگی و عقایدمان را با هنجارهای غالب هماهنگ می‌کنیم. هان می‌نویسد: «این صورت هوشمند سلطه مدام از ما می‌خواهد عقاید، نیازها و اولویت‌هایمان را ابراز کنیم، زندگی‌مان را بازگو کنیم، پست بگذاریم، به اشتراک بگذاریم و پیام دیگران را لایک کنیم.»

به گفته هان، ما قصه‌گو بوده‌ایم، ولی حالا شده‌ایم قصه‌فروش، عبارتی که هان آن قدر به آن علاقه دارد که در این کتاب بارها تکرارش می‌کند. ما خود را مطیعانه تاحدمجموعه‌دهانه‌های پول‌سازی یا تبیین آوردیم که بشود کنترل‌شان کرد و از آنها منتفع شد، امری که ایلان ماسک را به یکی از ثروتمندترین مردان دنیا بدل کرده و از ما محتواسازانی ساخته که مدل‌های کسب‌وکار هولنساک او و معاصرانش را گسترش می‌دهیم. با استفاده از داده‌های دست‌بندهای هوشمند در مورد ضربان قلبمان، قصه‌هایی کسالت‌بار و من‌درآوردی درباره مسیر رسیدن به سلامتی و تناسب بدن تعریف می‌کنیم؛ ماجرای کارهایی را که در تعطیلات انجام داده‌ایم

آب‌وتساب می‌دهیم و عکس‌های سلفی و تصاویر هوس‌انگیزی هم از غذاهایی می‌گذاریم که در کافه خوشگلی در اسلو خودیم. در تمام این قصه‌ها چیزی غایب است: فردیت، انسانیت و توانایی اینکه به‌جای به نمایش گذاشتن خودمان، روایت‌هایی باورپذیر تعریف کنیم. وقتی قصه‌ای نمی‌سازیم، در حال مصرف قصه‌ای هستیم. ویدئوهای آموزشی اینستاگرام را در نظر بگیرید که به شما می‌گویند چگونه روایت‌ها را با تقاضا متناسب‌سازی کنید و به آن طلای کلایی، یعنی جایگاه اینفلوئنسری دست بیاورید. یکی از این دوره‌های آموزشی آنلاین توصیه می‌کند: جاهایی که می‌روید، چیزهایی که می‌خورید یا می‌نوشید، آدم‌هایی که ملاقات می‌کنید و به یادماندنی‌ترین چیزها خوراکی معمول استوری‌های اینستاگرام هستند، برداشتی از زندگی‌های شما است. فقط ۲۴ ساعت در اینستاگرام به اشتراک گذاشته می‌شود.

پی‌نوشت: به شخصیت «برادر بزرگ» در رمان ۱۹۸۴ اثر جرج اورول اشاره دارد. برادر بزرگ در این رمان رهبر و نماد حکومتی است که به روش‌های مختلف بر ابعاد گوناگون زندگی مردم صفحات نمایش از مردم در خانه‌هایشان هم جاسوسی می‌کند.

## خودمانی

### من بی‌حجابم

### تو هم حق نداری با حجاب باشی!



چنین رفتاری کاملاً مشهود است. وای به روزی که کسی بعد از مدتی تأمل، پوشش کامل را انتخاب کند. آن موقع است که باران کنایه به سسر او سرازیر می‌شود: «هیچ‌خواهی شوهر کنی؟! نکنه جایی داری استخدام میشی؟! قراره بابات از ارت محروم کنه؟! مخ کیو می‌خواهی بزنی؟!»

ظاهر افراد بی‌حجابی که تخطی از شرع و عرف می‌کند و قانون خدا و کشور را زیر پا می‌گذارد هیچ مشکلی ندارد و نباید به او اعتراض کرد، اما چگونه است که فرد با حجاب از نظر او امل شناخته می‌شود و به خود حق می‌دهد هر نسبتی را به او بدهد؟ دوستی که ساکن شهر بیرمنگام انگلیس است، دختر نوجوانی دارد که از شش ماهگی آنجا بزرگ شده و همچنان محجبه وسطایی خود را زینا و تمیز و مبادی آداب می‌داند و محجبه را زشت، کثیف و نامرتباً کسر شأنش می‌شود اگر کنار یک بانوی چادری روی صندلی مترو و اتوبوس بنشیند! داخل آرایشگاه وقتی یک خانم محجبه وارد می‌شود تا خود را آراسته کند چپ چپ نگاه می‌کند و در نهایت هم طوری که بشود بلند بلند وصله ناچور به او می‌چسباند.

در جمعی که رفیق، دوست و فامیل محجبه حضور دارند، شروع می‌کند به حرف زدن فلسفی در مورد اینکه اگر آفتاب به پوست سرت نرسد هزار تا مریضی دنبال خودش دارد و بعد از جمله فاخر از خودش به قول ایسن و آن اختراع می‌کند تا نیش خودش را راهی قلب دیگری کند!

از کنار خانم محجبه و چادری که می‌گذرد، شروع می‌کند به بلند بلند مسخره کردن و تیکه انداختن! حرف از فاصله جهان سوم و روشنفکری می‌زند و در نهایت به حجاب و پوشش می‌رسد تا خود را روشنفکر معرفی کند و محجبه را متحجر و امل و قرون وسطایی! خود را زینا و تمیز و مبادی آداب می‌داند و محجبه را زشت، کثیف و نامرتباً کسر شأنش می‌شود اگر کنار یک بانوی چادری روی صندلی مترو و اتوبوس بنشیند! داخل آرایشگاه وقتی یک خانم محجبه وارد می‌شود تا خود را آراسته کند چپ چپ نگاه می‌کند و در نهایت هم طوری که بشود بلند بلند وصله ناچور به او می‌چسباند.

بعضی‌ها افراد با حجاب را قبول ندارند. آنها را افراد کم سواد و کم اطلاعات می‌دانند که به صرف انتخاب پوشش کامل به لحاظ جایگاه اجتماعی ضعیف‌اند. خانم چادری اگر پشت فرمان باشد تمعداً باید کاری کند تا نقطه ضعف او در رانندگی آشکار شود. جلوی او می‌پیچند، ترمز می‌مورد می‌زنند و... بدشان می‌آید بچه آنها در مدرسه کنار بچه‌های بنشیند که مادر او محجبه است! هر حرفی بزند قبول ندارند. او را از عصر و زمانه و روز عقب می‌دانند! قبولی ندارند و در برخورد‌های مختلف‌شان